

ذالو کتاب جو عین الدرایہ فارسی

پولی فارسی

ذالو کاتب جو

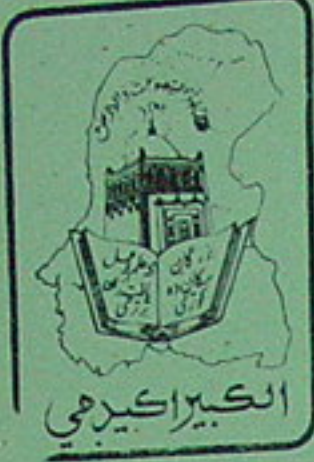
موضوع تصوف

قلمی / چاپیل

سنم _____ هـ

ملکیت : الکیو اکیڈمی، کوٹڑی محمد کبیر

مخدوم غوث محمد "گوهر"



عین الدرایہ

بسم الله الرحمن الرحيم

سائنس بی آلائش حضرت الوجودی را کہ اوست و بس تعالی و تقدس و درود و حمد و
 براتم نظر حضرت الوجود بال اکب دو اصحاب ایجاد اباد **ابعد** باید دانست کہ
 نزد اہل وحدت و وجود یکی بیش نیست و آن خدا شغالی ست و نزد اینان بغیر از وجود خدا
 شغالی چیزی دیگر وجود نیست و امکان ندارد کہ میزوی موجود باشد پس نزد اینان
 وجود اول و آخر نباشد و مرکز معدوم موجود کرد چنانکہ مرکز موجود معدوم نشود
 پس آنچه موجود است همیشه موجود است و آنچه معدوم است همیشه معدوم و این
 دو فرق اند **یکی** اصحاب **ردوم** اصحاب نور و با تفاق ہر دو وجود یکی بیش نیست
 و آن خدا شغالی ست لیکن اصحاب نار میگویند کہ آنچه ما از عالم بیکویم بحقیقت
 موجود نیست بلکہ در ریزک سر اسبت و صورتہائی خواب و اصحاب نور میگویند کہ
 عالم بحقیقت موجود است الوجودی کہ خدا شغالی ست **باز** اصحاب نار دو فرق اند و با تفاق
 ہر دو این عالم محسوس خیال و نامرئیست و وجود ندارد الا وجود خیالی و عکس و ظلی و
 بخاصیت واجب الوجود خدا شغالی اینچنین می نماید **پس طائفہ** از اینان برآند کہ آنچه
 نظر عالم است کہ عالم اجسام و ظلمت و درکب و منقسم و فانیست خلق خداست و آن

خیال و نمانش است و اصلا وجودی ندارد الا وجود ظلی و خیالی و عکس و بجا صیت حضرت
 الوجود این چنین می نماید چنانچه گذشت و آنچه باطن عالم است که عالم ارواح و نور است
 و ترکیب و تقام و فنا ندارد خدا تعالی است که معرفت الوجود است و نسبت ظاهر
 عالم با بطن آن مانند نسبت سر است با پوست و باطن است و ظهور است و باطن است
 سر است و صورت سر با خیال و نمانش است و وجود سر با ظهور است و باطن است
 سر است و میگویند ظاهر عالم را با بطن آن مانند ظاهر وجود با بطن خود باید پنداشت
 از اینجاست که فرمود صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی خلق آدم علی صورته و فرمود
 من عرف نفسه فقد عرف ربه و میگویند که باطن عالم که خدا تعالی است بنا بر چراغ
 و ظاهر آن که خلق است بنا بر مشکوه است یا باطن آن بنا بر نور است و ظاهر آن بنا بر
 در چنانچه خلق خدا تعالی نیست است اما وجودی خلقی است است
 نیست اما میگویند آنچه آدمی است از عالم ارواح و الوار است و باقی است و باطن
 و همیشه بوده است و پوست خواهد بود و برک باطن نمیکرد و قابل تغییر و تبدیل نیست
 و درک قالب آدمی راست که از عالم اجسام و ظلمت و خیال و نمانش است و شیخ
 الاسلام عبداللہ الفاری و شهاب الدین سهروردی از این طائفه اند و گویند
 شیخ سهروردی در آخر از این مذهب بجمع نموده است و فوق میان این طائفه
 و اهل حلول آنست که اهل حلول عالم را بحقیقت موجود میدانند و آنرا ظاهر و باطن
 تعالی میگویند و این طائفه عالم را خیال و نمانش میدانند چنانکه گذشت و طائفه
 دیگر از ایشان میگویند که ظاهر عالم و باطن آن هر دو غیر خدا تعالی و خدا تعالی عالم
 وجود حقیقی است که در صورت عرف است و این هر دو عالم خلق است و جمله خیال و
 نمانش است و بجا صیت وجود این چنین موجود می نمایند و در حقیقت وجود دارند
 الا وجود خیالی و عکس و ظلی مانند موجوداتی که در آب و آینه می نمایند پس
 نسبت وجود حقیقی که واجب الوجود است با وجود عالم اجسام و عالم ارواح که ظاهر

و باطن

و باطن عالم است مانند نسبت وجود هوا با وجود سحاب نزد اهل حکمت و این
 مذکور است که میان این طائفه و طائفه اولی آنست
 که این طائفه عالم ارواح را هم خیال و نمانش دارند و غیر خدا و طائفه اولی آنرا
 موجود حقیقی بلک وجود حقیقی و عین خدا تعالی **باز صاحب نور** هم دو طائفه اند
 و با تفاق طائفین هر دو عالم یعنی ظاهری و باطنی که ملک و ملکوت و حسن و شهادت
 و اجسام و ارواح است بحقیقت موجودند و هر نوعی از انواع این موجودات
 رتبه از مراتب این وجود است و هر اسمی از اسما و این موجودات اسمی از ان
 سماجی این وجود است و ان اسمی از مراتب و الملک صور این وجود است اما بغیر وجود
 خدا تعالی چیزی دیگر موجود نیست و هر چه موجود است به یکبار وجود خداست پس
 طائفه از ایشان میگویند که اگر چه وجود یکی پس از آنست اما آن وجود ظاهری
 در دو باطنی ظاهر آنرا خلق میگویند و باطن او را امر و عالم ارواح و اجسام
 را عالمی است که آنها در آن موجودند بی وجود ارواح یعنی اجسام در وجود خود
 با ارواح محتاج نیستند و ارواح را عالمی است که آنها در آن عالم موجودند بی وجود
 اجسام یعنی ارواح هم در وجود خود محتاج به اجسام نیستند اما از انقال هر دو
 و زندان ظاهر میشوند و این انقال این انقال عشقی است بجعلی و باز چون انقال
 با تفاق میکند هر یک بعالم خود باز میگردند یعنی روح کل خود که عالم ارواح است
 باز میگردند و جسم کل خود که عالم اجسام است باز میگردند کما قال کلینی ریح
 الی اصله و چون قطره بدریا پیوست استی زمانه و میگویند عالم اجسام را یک
 روح است یعنی عالم ارواح بنا بر یک نور است و عالم اجسام بنا بر درجه
 و روزنی پس تغییر و تبدیل در درجه است و ماضی و مستقبل نیز در دست
 نذر نور همین نور بود که سر از درجه آدم بیرون کرده بود و میگفت و می
 شنود اکنون نیز همان نور است که می بیند و می شنود و میگوید بعد
 از این بعد هزار سال همین نور خواهد گفت و خواهد شنید و خواهد دید

وظائف دیگر از ایشان میگویند اگر چه عالم اجسام دیگر است و عالم ارواح دیگر عالم اجسام
 از عالم ارواح و عالم ارواح از عالم اجسام جدا نیست بلکه هر دو با هم اند و امکان ندارد که
 از هم جدا شوند و هر دو از نقصان بهمال میرسند و باز از کمال بنقصان می آیند یعنی از مرتبه
 خاک و طبیعت خاک بر تریب بر می آیند و در مرتبه نامی می یابند و چون جوهر خاک
 بهمال خود میرسد و طبیعت خاک بهمال خود می رسد آدمی ظاهر میشود زیرا که نهایت
 موجودات آدمیت و چون با او میرسد جوهر خاک و طبیعت آن بهمال خود میرسد با کثرت
 و رجوع هر کلام باصل خود خواهد بود یعنی جوهر خاک و طبیعت آن کما قال الله تعالی
 منها خلقناکم وینها نعیدکم وینها نخیرکم تارة اخرى همچون یکبار و دوبار و بسیار
 الی مالائیکه ای و میگویند که عالم اجسام و عالم ارواح هر دو قابل تغییر و تبدیل اند
 و نقصان و کمال می پذیرند و میگویند هر چه در هر کس را روحی معین است چنانکه
 قالب روح پیش از حیدر بوده است و هر روح را نوبت اولی است چنانکه هر چه
 را نوبت اول است فاین هر چه از ذهب التفصیلی است که در انیس النفیس و
 دیگر مسودات درج نمودیم و این رساله که سیمی است بعین الدرر است تحمل پیش
 از آنچه ترقیم یافته نازد و العاقل کیفیه الالسنه فالعلم نکتة و کثره اجهلون

واحمد لله علی الهدایة والصلوة والسلام
 علی خاتم النبوة والرسالة
 تحت الرسالة السابعة
 بعین الدرر
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۳
 ۱۳